

بسم الله الرحمن الرحيم

یکشنبه جلسه ۵۵۳

المقصد الرابع في العام و الخاص

کلام به بحث عام و خاص رسید. اولین بحثی که مرحوم آخوند در کفایه طرح می فرماید، تعریف عام و خاص است. ایشان در این فصل به پنج نکته اشاره می کند. نکته اول: تعاریف عام و نقض هایی که به این تعاریف شده است و اینکه آنها مطرد و منعکس نیستند. نکته دوم: اشکالی که آخوند ره می کند و می فرماید این تعاریف، از قبیل تعریف شرح اللفظی هستند و اشکال کردن به اطراد و انعکاس برای جای است که تعاریف حقیقی باشد. نکته سوم: تعریف عام، اثر و فایده ندارد. به چه دلیل می خواهیم عام را تعریف کنیم. نکته چهارم: تقسیم عموم به عام استغراقی و عام مجموعی و عام بدلی و وجه این اتقسامات. نکته پنجم: تعریفی که برای عام از منظر صاحب الکفایه شده است و دفع نقض هایی که به این تعریف شده است.

نکته اولی:

مرحوم صاحب فصول عام را معنا می کند که «هو اللفظ مستغرق لما يصلح له» (لفظی که مستغرق است برای هر چیزی که صلاحیت دارد که بر آن منطبق شود و او را شامل شود). تعریف دوم تعریفی است که میرزای قمی ره در قوانین بیان کرده که عام لفظی است که برای دلالت بر استغراق اجزاء یا جزئیات آن وضع شده است کما اینکه مرحوم شیخ بهائی این تعریف را کرده است.

به این تعاریف اشکال شده که آنها جامع افراد و مانع اغیار نیستند. منعکس و جامع افراد نیست چرا که یکی از الفاظ عموم جمع محلی به الف و لام است، جمع محلی به الف و لام مانند العلماء صلاحیت ندارد بر افرادش منطبق شود زیرا به زید، علماء گفته نمی شود یا یکی از الفاظ عموم اشتراک لفظی است مانند عین که صلاحیت دارد بر همه مصادیق معانیش منطبق شود اما وقتی می گوئیم کل عین، همه مصادیق را شامل نمی شود. پس این طور نیست که تعاریفی که بیان شده، تمام مصادیق عام را شامل شود. اما مطرد و مانع اغیار نیست چرا که احل الله البیع و مفرد محلی به الف و لام که با مقدمات حکمت بر استغراق دلالت می کند عام نیست. الآن مقدمات حکمت دلالت می کند بر استغراق جمیع این افراد در حالی که آن، عام نیست بلکه به خاطر وجود قرینه احل الله البیع تمام مصادیق را شامل می شود.

نکته ثانیه

مرحوم صاحب الکفایه اشکال نموده به اینکه تعاریف تارة حقیقی ست و تارة تعاریف ما شارحه است. اگر تعاریف، تعاریف لفظی و ما شارحه باشد در این صورت از باب تقریب به ذهن است. تعریف حقیقی یعنی تعریف به حد تام، حد ناقصه، رسم تام، رسم ناقص. تعاریف حقیقی باید جامع افراد و مانع اغیار باشد اما این

تعاریف، تعاریف لفظی هستند که در جواب ما شارحه گفته می شوند. تعاریف لفظی برای تقریب به ذهن گفته می شوند مثلاً می گویند انسان چیست؟ در جواب گفته می شود همانی که بر روی دو پا راه می رود، اگر گفته شود غیر از انسان، برخی از حیوانات نیز بر روی دو پا راه می روند یا برخی از انسان ها هستند که نمی توانند بر روی دو پا راه بروند، جواب می دهد که می خواستم تقریب به ذهن نمایم.

مرحوم حاج شیخ اصفهانی به نکته ثانیه اشکال می کند و می فرماید فرمایش مرحوم آخوند خلاف اصطلاح است زیرا ما شارحه و ما حقیقیه، هر دو تعریف حقیقی هستند منتهی یک وقت تعریف بعد از وجود شیء است که در این صورت به آن، جواب از ما حقیقی گفته می شود و یک وقت تعریف قبل از وجود شیء است که در این صورت به آن، جواب از ما شارحه گفته می شود. پس ما شارحه، تعریف لفظی نیست بلکه هر دو آنها تعریف حقیقی است. تعریف لفظی در مقابل ما شارحه و ما حقیقیه است، تعریف لفظی مثل «سعدانة نبت» یعنی تعریف لفظ به لفظ و لغت به لغت که کاری با حقیقت آن ندارد لذا اشکالی که آخوند ره کرده است که این تعاریف، تعاریف حقیقی نیست خلاف اصطلاح منطقی است.

نکته سوم

آخوند ره می فرماید غرض شما از تعریف چیست؟ اگر مقصود از تعریف این است که اثر عملی دارد، نه این چنین نیست و جایی وجود ندارد که لفظ عام، موضوع یا متعلق حکم واقع شده باشد تا نیاز باشد که معنای عام را بدانیم، همه احکام بر روی مصادیق عام رفته است، اگر مصادیق عام را بشناسیم دیگر با تعریف عام کاری نداریم، این مثل آن می ماند که برخی از قدیمی ها می گفتند مقدمات نماز چیست؟ اجزاء نماز چیست؟ مقارنات نماز چیست؟ ممکن است کسی مجتهد و اعلم باشد و جواب این سوالات را بلد نباشد چرا که خیلی از مواردی که آنها جزء اجزاء می دانند، او جزء مقارنات می داند یا خیلی از مواردی که آنها جزء مقدمات می دانند، او جزء مقدمات نمی داند... خوب این شخص داعی ندارد که اینها را بداند، مکلف باید بدان که نماز صحیح چیست مثلاً باید بدان که رکوع را باید اتيان کند حال این رکوع از اجزاء است یا مقارنات است یا از مقدمات است چه اثری دارد؟! آخوند ره می فرماید لفظ عام که جایی موضوع و متعلق واقع نشده است بلکه تمام احکام بر روی مصادیق رفته است. اصلاً به چه دلیل می خواهیم عام را تعریف کنیم؟ به خاطر این که مثلاً می خواهیم بدانیم عام بعد از تخصیص مجاز میشود یا نمی شود (تمسک به عام در ماعدای خاص)، خوب کسی که می خواهد بحث کند اگر یک عنوان اجمالی نداشته باشد باید بگوید تمسک به کل عالم، تمسک به العلماء، تمسک به جمیع العلماء و... که موجب تطویل می شود به همین جهت یک اسم اختصاری گفته اند که بوسیله این لفظ به آن اشاره کند و آن لفظی که می خواهد با آن اشاره کند یک معنای فی الجمله ای داشته باشد کافیهست لذا اگر کسی اشکال کند که تعریف عموم، منعکس نیست بی معناست، یا اشکال کرده اند که معرف باید اجلی از معرف باشد مثلاً اگر کسی در تعریف خداوند سبحان بگوید «اسطقوس فوق اسطقسات»،

به او می گویند مگر معما طرح می کنی، خداوند را تعریف کن، یا مثل اینکه می گویند اگر فلسفه و این اصطلاحات نباشد جواب هیچ شبهه ای را در اعتقادات نمی توانید بدهید، استاد: به قول آخوند ره تعریف اینها از جواب سوال که سخت تر است. معرف اجلی از معرف باشد یعنی چه! ما یک تعریفی می خواهیم ولو اجمالی. اصلا دلیل اینکه این تعاریفی که می کنند اجلی نیست،... مثلا صاحب فصول می گوید هو اللفظ مستغرق لما يصلح له، خوب مستغرق یعنی چه؟ می گوید جمیع افراد، می گوئیم جمیع افراد یعنی چه؟ جواب می دهد یعنی همه افراد، خوب عام هم به معنای همه افراد است پس در واقع معرف در معنای معرف اخذ شده است، این که دور شد. اینکه اشکال می کند که جناب صاحب فصول تعریف شما صحیح نیست چرا که العلماء را شامل نمی شود، بدین معناست که شما مصداق را راحت تر تشخیص می دهید لذا نقض می کنید و می گوید این تعریف ناقص است چرا که این مصداق را شامل نمی شود. اینکه معرف اجلی از معرف باشد یعنی چه! پس اثر عملی ندارد و ما می خواهیم یک اشاره به آنها بکنیم.

سوال: اینکه می فرمایید در روایات که نیامده عام تا بخواهیم به حد تعریف کنیم، در مثل صعید که در روایات آمده نیز ما نیاز نداریم که به حد تعریف کنیم، اینکه باید معنای آنرا بدانیم یک بحث است و اینکه جنس و فصل یا عرض آن چیست یک بحث. ما نیاز داریم بدانیم معنای صعید چیست و عرف به چه چیزی صعید می گوید لذا عرف می گوید انسان بشر است درست هست اما الانسان حیوان ناطق را نمی فهمد، بارها خود شما فرموده اید مفهومه فی اعرف الاشیاء و کونه فی غایة الخفاء.

جواب: ماهیت آن، همان مفهوم عرفی است. انسان یک جنس دارد و یک فصل دارد یعنی چی؟ خیال می کنید که فلاسفه شق القمر کرده اند. انسان حیوان ناطق است، حیوان ناطق است یعنی چی؟ یعنی انسان را نگاه می کند، بقر را نگاه می کند، حمار را نگاه می کند می بیند که آنها یک سری مشترکات دارند و یک سری امتیازات، امتیاز انسان این است که او قدرت فکر دارد. خوب شما اگر به عوام الناس بگوئید انسان چیست؟ می گویند بشر، بشر چیست؟ می گویند یعنی آن که می تواند فکر کند، حرف بزند. خیلی مواقع برخی در واقع با الفاظ بازی می کنند و نان صحبت کردنشان را می خورند، خدا رحمت کند به یکی از منبری هایی که خیلی وقت هست فوت کرده و مرد ملا و متدین بود گفتند شما بهتر منبر می روید یا فالانی، جواب داد او خوب صحبت می کند من صحبت خوب می کنم. اینکه انسان حیوان ناطق است و جنس و فصل دارد، اگر بپرسید همان حرفی که عوام می زنند، همان حرف است منتهی اسم یکی را گذاشته اند ذات و ذاتیات و دیگری را گذاشته اند عرض، خوب چه کسی گفته است ضحک عرض است، مشی عرض است اما ناطق فصل است؟ چه کسی گفته است الانسان حیوان ناطق حد تام است چرا که جنس و فصلند اما الانسان حیوان ضاحک رسم است چرا که جنس قریب و عرض خاص است؟ به قول آقای آخوند ره چه کسی گفته

است ناطق فصل است و ضاحک عرض است؟ در کجا منطق و فلسفه این اثبات شده است. اتلاف عرم در اینها اگر حرام مسلم نباشد شبهه حرمتش قطعی است یعنی خلاف تقوی است.

آخوند ره می فرماید اصلا عام را بلد نیستم تعریف کنیم این به کجا بر می خورد!؟

استاد: ما در دوره سابقه اشکالی به آخوند ره کردیم: اینکه ایشان می فرمایند لازم نیست معرف اجلی از معرف باشد چرا که تعریف، تعریف لفظی است صحیح نیست چرا که در تعریف لفظی نیز باید معرف اجلی باشد بله لازم نیست مطرد و منعکس باشد اما باید اجلی باشد زیرا مقصود از این تعریف لفظی و مثل سعدانه نبت، تقریب مطلب و معنا به ذهن مخاطب و سائل است، وقتی معرف در نزد سائل ناشناخته تر است دیگر تقریب رخ نمی دهد، مثلا اگر در تعریف انسان بگویند کسی که پشت کامپیوتر می نشیند در حالی که سائل نمی داند کامپیوتر چیست قطعاً موجب تقریر معنای انسان در ذهن او نمی شود. تعریف باید فی الجملة اوضح باشد که موجب شود مطلب از گنگی در آید. بله اشکال مطرد و منعکس ... آن نیز ایراد دارد لکن عرض کردیم که این بحث ها خیلی مهم نیست و به اندازه ای که اذهان آشنا باشند عرض کردیم.

نکته رابعة

عموم را تقسیم کرده اند به عام استغراقی، عام مجموعی و عام بدلی. عام استغراقی مثل اکرم کل عالم، عام استغراقی یعنی به تعدد افراد و مصادیق عام حکم و وجوبات متعدد جعل شده است به نحوی که مکلف اگر یک عالم را اکرام کند و یک عالم را کرام نکند، عُدّ مطیعاً و عاصیاً. مطیع است زیرا یک عالم را اکرام کرد و عاصی است زیرا یک فرد را عصیان کرده است. عام بدلی یعنی اگر یک فرد را امثال کند کافیسست و لازم نیست جمیع افراد را اتیان کند مثل اعتق رقبه که اگر کسی متعمداً افطار شهر رمضان کند یک رقبه را عتق کند کافیسست و لازم نیست تمام رقبه ها را عتق کند. عام مجموعی یعنی اگر یک فرد را اکرام نکند عُدّ عاصیا، تمام افراد یک حکم دارند مانند مومن که یک عام مجموعی است یعنی باید به توحید، نبوت، ولایت ائمه علیهم السلام، معاد، برائت اعتقاد داشته باشد، اگر کسی یکی از اینها را نیاورد و مثلاً بگوید اعتقاد من این است کسی که غصب خلافت کرده، او نیز خلیفه است و امیر المومنین علیه السلام نیز خلیفه است، این شخص مومن نیست و کافر است، مومن عام مجموعی است و باید همه را با هم اعتقاد داشته باشد، یا نستجیر بالله شیعه ای بگوید من شیعه ۱۱ امامی هستم، شیعه ۱۱ امامی با کسی که خداوند را قبول ندارد یکسان است و این شخص ارزشی ندارد، اعتقاد به ۱۲ امام علیهم السلام عام مجموعی است، یک وجوب است که به ولایت تمام ایشان خورده است. پس عام مجموعی یعنی یک امثال دارد و یک عصیان دارد منتهی عصیان آن امکان دارد به ترک جزء باشد یا به ترک کل باشد مانند صوم که باید تمام روز انسان صائم باشد، صوم عام مجموعی است پس صوم می شود امساک در جمیع آنات و از جمیع مفطرات لذا اگر یک مفطر ترک شود دیگر صوم باطل می شود، به همین جهت مجتهد فتوی می دهد که اگر یک شخصی مریض باشد و دکتر به او

بگویند روزه برای تو مفید است منتهی در روز باید آب بخوری، روزه بر او واجب نیست چرا که دلیلی که ما داریم مثل «لا یضر الصائم اذا اجتنب عن خمس» می گویند باید از تمام آنها اجتناب صورت گیرد در غیر این صورت دلیلی برای وجوب صوم نداریم، بلکه عقلاً امکان دارد منتهی دلیل می خواهد، در نماز هم این گونه است، نماز این اجزاء است چنانچه نمی توانید بایستید رهاش کن بلکه دلیل داریم نمازی که شامل بعضی از اجزاء هست واجب است مثل اینکه سائل عرض می کند اگر نتوانم بایستم حضرت می فرماید نشسته بخوان، نشسته نمی توانم، خوابیده بخوان، با وضو نمی توانم، با تیمم بخوان و... لذا مرحوم آقای خوئی می فرماید فاقد الطهورین فقط قضا دارد و لازم نیست در وقت بخواند چرا که دلیلی نداریم که فاقد الطهورین را شامل شود. پس این ابدال نسبت به صلاة دلیل دارد، نسبت به حج دلیل دارد مثلاً نسبت به کسی نمی توان طواف کند می فرمایند یطاف به، چنانچه در منی نمی تواند ذبح کند بیاید در مکه ذبح کند، اگر اینها نبود می گفتیم کسی که نمی تواند طواف کند، رمی کند، ذبح کند مستطیع نیست. ظهور اولی عام مجموعی در این است که اگر یک جزء را ترک کند عُدّ عاصیا یا اگر قدر و تمکن از یک جزء را نداشته باشد تکلیف ساقط می شود بلکه در نسبت به صوم ذوالعطاش دلیل داریم که باید به مقدار ضرورت آب بخورد و از مابقی مفطرات اجتناب کند. عام مجموعی یعنی یک مجموعه با هم که اگر یک جزء رفت ما بقی امر ندارد.

آیا تقسیم عموم به عام مجموعی و استغراقی و بدلی، فی حد نفسه است یا با توجه به حکم است، یعنی عام، بدون لحاظ حکم و در نظر گرفت آن باز به این اقسام تقسیم می شود یا اینکه تقسیم عام به این اقسام به لحاظ حکم است. آخوند ره در کفایه می فرماید تقسیم عموم به عام مجموعی، استغراقی و بدلی به لحاظ حکم است، بیان کردیم که عام استغراقی یعنی تک تک افراد حکم دارند، عام بدلی یعنی یکی از افراد حکم دارد، عام مجموعی یعنی مجموع بما هو مجموع یک حکم دارد، تمام اینها تقسیم به لحاظ حکم است و اگر حکم را برداریم دیگر تقسیم معنا ندارد.

حاج شیخ اصفهانی ره می فرماید ظاهر عبارت آخوند ره مقصود ایشان نیست چرا که ظاهر عبارت این است که عام استغراقی است به لحاظ حکمش، مجموعی است به لحاظ حکمش، بدلی است به لحاظ حکمش، لازمه این ظهور این است که آن چه متقدم است متقوم به متاخر باشد چرا که حکم، متاخر از موضوع است وقتی می گوئیم کل عالم یجب اکرامه، کل عالم عام استغراقی است یا مجموعی؟ پس مقصود ایشان این است که عموم یک کثرت ذاتیه دارد و یک وحدت لحاظیه دارد، الآن در این مکان افراد متعدد نشسته اند و ذاتاً متکثر هستند اما یک وقت وحدتی بر این افراد عارض می شود و مثلاً تمام آنها را یکی لحاظ می کند. پس عام یک جهت تکثر ذاتی دارد و یک وحدت اعتباری و لحاظی دارد. یک وقت این عام به لحاظ تکثر ذاتی موضوع حکم می شود که در این صورت عام استغراقی می شود و یک وقت به لحاظ وحدت اعتباری و لحاظی موضوع حکم می شود که در این صورت عام مجموعی می شود پس تغایر عام مجموعی با عام

استغراقی تغایر حقیقی است چرا که یک وقت به تکرر موضوع واقع می شود و یک وقت به لحاظ وحدت اعتباری موضوع واقع می شود.

استاد: ممکن است کسی اشکال کند که فرق بین عام بدلی و عام استغراقی در چیست؟ فرق اکرم عشرة العلماء با اعتق رقیة من العشرة در چیست؟ فرق بین عام مجموعی و استغراقی را فهمیدیم که عام استغراقی به لحاظ تکرر ذاتی موضوع است و عام مجموعی به لحاظ وحدت اعتباری اما فرق عام بدلی در چیست؟ عام بدلی قطعا به لحاظ حکم است، اگر بخواهید عام بدلی را با عام استغراقی جدا کنید قطعا باید حکم را در نظر بگیرید.

اشکال دوم این است که شما می فرمایید قطعا مقصود آخوند ره ظاهر عبارت نیست چرا که لازم می آید اختلاف متقدم بالطبع از ناحیه متاخر باشد، خوب این به چه معناست؟ سوال می کنیم که جناب حاج شیخ ره اینکه به زید در زید قائم، موضوع گفته می شود مگر به لحاظ حکم نیست؟! اگر حکم نباشد موضوع معنا دارد؟! وقتی می گوئیم زید در اکرم زیدا موضوع وجوب است یا اکرام متعلق وجوب است، موضوع و متعلق بدون حکم معنا دارند؟! زمانی متقدم به موضوع متصف می شود که حکمی وجود داشته باشد، الآن اختلاف موضوع و محمول به لحاظ متاخر شد، این چه اشکال دارد که تقسیم عام به عموم استغراقی، مجموعی و بدلی به لحاظ حکم باشد. شما یک جمله ای فرموده اید، سر بسته و در بسته و ما متوجه مقصود شما نشدیم.

ان شاء الله فردا

و صل الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.